



از منظر نظری در روابط بین الملل، جنگ رسانه‌ای امروز چگونه باید به‌درستی مفهوم‌پردازی شود؛ به عنوان قدرت نرم، جنگ شناختی، عملیات نفوذ، یا امتدادی از جنگ ترکیبی؟ در روابط بین الملل، نظریه‌ها نه خنثی اند و نه بازتاب حقیقت‌های جهان‌شمول؛ بلکه زاده لحظات تاریخی مشخص و ساختارهای مسلط قدرتند. این نظریه‌ها توسط دولت‌ها و نخبگان فکری شکل گرفته‌اند تا منافع خاصی را توضیح دهند و اغلب مشروعیت ببخشند. از همین رو، جنگ رسانه‌ای را نمی‌توان صرفاً در چهارچوب یک نظریه واحد تبیین کرد. این پدیده ماهیتی راهبردی دارد و همزمان از مرزهای ژالیسم، سازه‌نگاری و نظریه‌های انتقادی عبور می‌کند. به معنای واقعی کلمه، جنگ رسانه‌ای خود جنگ است؛ نه فعالیتی حاشیه‌ای یا مکمل، بلکه امتداد مستقیم اعمال قدرت. رسانه در این چهارچوب، به ابزاری پیشرفته از قدرت نرم بدل می‌شود که به دولت‌ها امکان می‌دهد بدون مواجهه نظامی آشکار، به اهداف سیاسی و ژئوپلیتیکی خود دست یابند. در همین نقطه است که تبلیغات و عملیات نفوذ به عناصر مرکزی بدل می‌شوند.

عملیات نفوذ نه امری تصادفی است و نه ظریف و نامحسوس؛ بلکه تلاشی آگاهانه و سازمان‌یافته برای شکل‌دهی به ادراک، مهندسی روایت‌ها و «تولید رضایت» در سطوح داخلی و بین‌المللی است؛ همان‌گونه که نمونه چین به‌روشنی نشان می‌دهد. در سطح جهانی، روایت مسلط همچنان روایت غربی است؛ سلطه‌ای که ماهیتی ساختاری دارد و ریشه در نظم نهاده‌یافته پس از جنگ جهانی دوم دارد. رسانه‌های غربی صرفاً گزارشگر رویدادها نیستند، بلکه چهارچوب‌های خاصی از مشروعیت، اخلاق و دیدگاه قابل‌قبول را تعریف و بازتولید می‌کنند. با بازنمایی مداوم این چهارچوب‌ها به‌مثابه «اجماع بین‌المللی»، مدهای جایگزین به حاشیه رانده می‌شوند و جهان‌بینی غرب‌محور به‌تدریج به‌عنوان حقیقتی عینی عادی‌سازی می‌گردد. جنگ رسانه‌ای مدرن در سطوحی به‌هم‌پیوسته عمل می‌کند: جنگ شناختی، شیوه اندیشیدن، احساس‌کردن و تفسیر واقعیت را هدف می‌گیرد؛ جنگ اطلاعاتی تعیین می‌کند چه چیزی منتشر شود، چه چیزی سرکوب گردد و رویدادها چگونه قاب‌بندی شوند. روایت‌های مسلط درباره ایران و فلسطین نمونه روشنی از این قاب‌بندی گزینشی‌اند؛ جایی که برخی اقدامات بزرگ‌نمایی می‌شوند و برخی دیگر یا نادیده گرفته می‌شوند یا توسط اسرائیل و ایالات متحده توجیه می‌گردند. جنگ ترکیبی، تلفیق آگاهانه رسانه، دیپلماسی، فشار اقتصادی، فناوری و پلتفرم‌های دیجیتال در قالب یک راهبرد هماهنگی واحد است که هدف آن شکل‌دهی به نتایج سیاسی بدون درگیری آشکار است.

در نهایت، این نبرد برای ذهن انسان است. جنگ رسانه‌ای ادراک را هدف می‌گیرد. پلتفرم‌هایی چون واتساپ، تلگرام، اینستاگرام و فیسبوک به‌عنوان ضرب‌افزا عمل می‌کنند و با تقویت اتاق‌های پژواک ایدئولوژیک، سلطه روایی را تثاب می‌بخشند. در چنین محیطی، روزنامه‌نگاری به‌ندرت بر طرف است؛ اخبار بیش از آنکه برای بازنمایی متوازن واقعیت طراحی شوند، برای تأثیرگذاری، هم‌سویی با منافع سیاسی و تداوم روایت‌های تبلیغاتی تولید می‌شوند. جنگ رسانه‌ای در بنیاد خود، درباره قدرت، کنترل و دستکاری راهبردی حقیقت است.

جنگ رسانه‌ای مدرن تا چه اندازه همچنان دولت‌محور است و تا چه حد به فرآیندی شبکه‌ای شامل رسانه‌های خصوصی، پلتفرم‌ها و بازیگران غیردولتی تبدیل شده است؟ دولت معمار اصلی جنگ رسانه‌ای است. اهداف، ادراک تهدید و چهارچوب کلی منازعه روایی تصادفی نیستند، بلکه بر اساس دکرین‌های امنیتی، راهبردهای ملی و اهداف سیاست خارجی طراحی و هدایت می‌شوند. نهادهای رسانه‌ای و اکوسیستم‌های تبلیغاتی در خلأ عمل نمی‌کنند؛ بلکه در چهارچوبی فعالیت دارند که دولت‌ها برای مشروعیت‌بخشی و شکل‌دهی به ادراک جهانی ایجاد کرده‌اند. در ایالات متحده، رسانه‌هایی چون سی‌ان‌ان، نیویورک تایمز، واشنگتن پست و بلومبرگ نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت روایت‌ها می‌کنند و قاب‌بندی آنها اغلب به مرجع رسانه‌های دیگر کشورها بدل می‌شود. هر کشور رسانه‌های مرجع خود را دارد؛ تفاوت نه در وجود رسانه‌های ملی، بلکه در میزان استفاده راهبردی و منسجم از روایت‌هاست. امروز با شبکه‌ای مهندسی‌شده از جریان اطلاعات مواجهیم؛ جایی که روایت‌ها در الگویی قابل پیش‌بینی حرکت می‌کنند: از بیانیه‌های رسمی به رسانه‌های جریان اصلی و سپس به بازتاب‌های بین‌المللی. هرچند زبان و واژگان تغییر می‌کند، قاب‌بندی اصلی غالباً همسو با موضع اولیه دولت باقی می‌ماند. در همین نقطه است که عملیات نفوذ به قلب جنگ رسانه‌ای بدل می‌شود. چین نمونه‌ای کلاسیک از این رویکرد ارائه می‌دهد؛ از مؤسسات کنفوسیوس گرفته

گفت‌وگو



عسگر فیرمانپور

سردبیر ایران دیلی

تا «ارتش پنجاه‌سنتی» که به‌طور فعال روایت‌های مطلوب پکن را تقویت و رقبا را بی‌اعتبار می‌کنند. در منازعات منطقه‌ای، از جمله تنش‌های هند و پاکستان، کارزارهای دیجیتال هماهنگ‌شده‌ای به‌وضوح قابل مشاهده بودند که ماهیتی ساختارمند داشتند، نه خودجوش. در عین حال، میدان جنگ رسانه‌ای از کنترل مستقیم دولت‌ها فراتر رفته است. شرکت‌های خصوصی رسانه‌ای، پلتفرم‌های اجتماعی، اندیشکده‌ها، شرکت‌های روابط عمومی و حتی اینفلوئنسرها به ضریب‌افزاهای اصلی بدل شده‌اند. هرچند این بازیگران لزوماً هماهنگی رسمی ندارند، اما اغلب در همان هم‌سوئی ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی عمل می‌کنند. الگوریتم‌ها، سیاست‌های پلتفرمی و ساختارهای مالکیت تضمین می‌کنند که برخی روایت‌ها برجسته و برخی دیگر سرکوب شوند. پراکندگی مسئولیت و امکان «انکار پذیرفتنی» و بزگی تعیین‌کننده جنگ رسانه‌ای معاصر است؛ آنچه تغییر کرده، ذی‌نفعان نیستند؛ بلکه شیوه اعمال قدرت است. جنگ رسانه‌ای از مدل متمرکز دولتی به اکوسیستمی غیرمتمرکز اما راهبردی و هم‌راستا تحول یافته است.

آیا به نظر شما تمایز سنتی میان اطلاعات، تبلیغات و عملیات روانی هنوز در منازعات معاصر معتبر است؟ در محیط رسانه‌ای کنونی، تمایز سنتی میان اطلاعات، تبلیغات و عملیات روانی در عمل فروپاشیده است. این‌عناصر اکنون یک پیوستار واحد نفوذ را شکل می‌دهند. تأثیرگذاری نه در خود محتوا، بلکه در قاب‌بندی و تفسیر آن نهفته است. خبر به‌ندرت بر طرف است؛ بلکه اغلب بر اساس منافع و مقاصد راهبردی تولید می‌شود. الگوریتم‌ها میان اطلاع‌رسانی و تبلیغات تفاوتی قائل نیستند؛ آنها تعامل را پاداش می‌دهند. در نتیجه، روایت‌های احساسی و قطبی‌کننده تقویت و دیدگاه‌های پیچیده یا نامطلوب تضعیف می‌شوند. مرز میان آگاهی بخشی و دستکاری ادراک به‌شدت محو شده است. شبکه‌های اجتماعی این فرآیند را تشدید می‌کنند؛ جایی که روایت‌های دولتی، گزارش‌های خبری، اظهارنظر اینفلوئنسرها و افکار عمومی در یک فضای واحد ادغام می‌شوند. در منازعات مدرن، نفوذ از طریق محیط‌های روایی پایدار اعمال می‌شود. یک خبر واحد می‌تواند همزمان اطلاع دهد، اقناع کند و مخاطب را شرطی سازد. در حالی که مفاهیمی چون اطلاعات، تبلیغات و عملیات روانی هنوز برای تحلیل نظری مفیدند، واقعیت آن است که جنگ رسانه‌ای امروز بر مدلی تلفیقی استوار است؛ مدلی که هدف آن نه‌تنها شکل‌دهی به واکنش‌های کوتاه‌مدت، بلکه تثبیت ادراکات بلندمدت از مشروعیت، تهدید و اخلاق است.



در جهان در هم تنیده امروز جنگ دیگر در معنای متعارف میدان نبرد تعریف نمی‌شود. بلکه جنگ به فضای رسانه گسترش پیدا کرده است جایی که روایت‌ها، ایماژها و برداشت‌ها افکار عمومی و پیامدهای سیاسی را شکل می‌دهند. جنگ رسانه‌ای به طرز فزاینده‌ای بر قالب‌بندی اخبار پلتفرم‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی تکیه کرده و مرز میان اطلاعات و تبلیغات را زیره و تاری می‌کند. گفت‌وگوی زیر که به آتونترا رانگان از پژوهشگران ارشد در مرکز مطالعات چین در شهر چنای دهلی نو انجام شده است، به چشم‌انداز جنگ رسانه می‌پردازد و بررسی می‌کند که چگونه کنترل بر روایت‌ها به منبع اصلی قدرت در سیاست جهانی معاصر تبدیل شده است.

کدام نظریه‌های کلاسیک رسانه‌ای مانند برجسته‌سازی دست‌ورگار، قاب‌بندی یا «تولید رضایت» برای تحلیل جنگ رسانه‌ای مدرن همچنان مفیدند و کدام یک قدرت تبیینی خود را از دست داده‌اند؟

نظریه‌های کلاسیک رسانه‌ای همچنان معتبرند، اما کاربرد آنها پیچیده‌تر شده است. رسانه مدرن کمتر به گزارش بی‌طرفانه می‌پردازد و بیشتر در خدمت منافع راهبردی بازیگران قدرتمند قرار دارد. در این معنا، اطلاعات ابزاری ژتالیستی برای اعمال قدرت است. مدل «سوزن تزریقی» امروز بار دیگر قابل مشاهده است؛ پیام مستقیماً به مخاطبان منتقل می‌شوند و اغلب بدون مقاومت انتقادی پذیرفته می‌شوند. قاب‌بندی و برجسته‌سازی دست‌ورگار نیز همچنان نقشی محوری دارند. رسانه‌ها نه‌تنها تعیین می‌کنند چه چیزی دیده شود، بلکه مشخص می‌کنند چگونه دیده شود. این سوگیری ساختاری بویژه در نظام‌های رسانه‌ای سرمایه‌داری مشهود است؛ جایی که مالکیت، تبلیغات، منابع خبری و ایدئولوژی تعیین می‌کنند چه روایتی مشروع تلقی شود. نمونه‌های



با عادی‌سازی جنگ رسانه‌ای، آیا بی‌طرفی روزنامه‌نگاران هنوز دست‌یافتنی است یا بیشتر به اسطوره‌ای حرفه‌ای بدل شده تا واقعیتی عملی؟

در فضای سیاسی کنونی، بی‌طرفی کامل روزنامه‌نگاران به بیش از آنکه واقعیتی عملی باشد، به اسطوره‌ای حرفه‌ای شباهت دارد. هرچند روزنامه‌نگاران مستقل همچنان می‌توانند به اصول اخلاقی پایبند بمانند، اما آنها در نظام‌هایی فعالیت می‌کنند که تحت سلطه دولت‌های قدرتمند، شرکت‌های رسانه‌ای و منافع سیاسی‌اند. روزنامه‌نگارانی که روایت‌های مسلط را به چالش می‌کشند، به‌طور فزاینده‌ای با فشار، ارباب، پیگرد قضایی یا زندان مواجه می‌شوند. گزارش‌های نهادهایی چون «گزارشگران بدون مرز» نشان می‌دهد که دولت‌ها نه‌تنها فشار مستقیم اعمال می‌کنند، بلکه گاه با مشوق‌های مالی، انتشار اطلاعات گمراه‌کننده را تسهیل می‌کنند. در چنین شرایطی، تولید خبر دقیق و مستقل دشوارتر از همیشه است. حتی گزارش‌های صحیح نیز اغلب زیر سیل تبلیغات و روایت‌های مسلط دفن می‌شوند. نتیجه آن است که روزنامه‌نگاری به‌عنوان یک خدمت عمومی تضعیف می‌شود و بیش از آنکه در خدمت آگاهی عمومی باشد، به ابزاری برای حفظ قدرت و تداوم روایت‌های سیاسی بدل می‌گردد.

متعدد نشان می‌دهند که چگونه برخی پرونده‌ها برجسته و برخی دیگر به حاشیه رانده می‌شوند؛ دقیقاً همان پدیده‌ای که نظریه‌های کلاسیک قصد توضیح آن را داشتند، اما اکنون در قالبی شبکه‌ای‌تر و راهبردی‌تر.

به نظر شما آیا جنگ رسانه‌ای از اقناع به سمت راهبردهای اضافه‌بار شناختی، سردرگمی و فرسودگی احساسی تغییر جهت داده است؟

جنگ رسانه‌ای معاصر از مرحله صرف اقناع فراتر رفته و به‌طور فعال در حال مهندسی شیوه اندیشیدن، ادراک و پردازش واقعیت توسط انسان‌هاست. حجم، سرعت و تکرار محتوای دیجیتال به سطحی رسیده که اطلاعات دیگر صرفاً آگاهی‌بخش نیست، بلکه در ذهن ته‌نشین می‌شود. مخاطبان به‌ندرت فرصت مکث، تأمل یا بازاندیشی مستقل می‌یابند؛ چراکه جریان محتوا پیوسته، فشرده و فرساینده است. قرار گرفتن مداوم در معرض روایت‌های جانبدارانه مشابه، به‌تدریج آن روایت‌ها را به‌مثابه حقیقتی عینی تثبیت می‌کند. مغز انسان نه لزوماً بر اساس درستی اطلاعات،

پوشش رسانه‌های جریان اصلی غرب از منازعه اسرائیل-فلسطین، بویژه اقدامات اسرائیل در غزه، به‌طور آشکاری جانبدارانه است. از ابتدای جنگ، عملیات نظامی اسرائیل غالباً در قالب «دفاع از خود» بازنمایی شده‌اند؛ قاب‌بندی‌ای که حتی در مواجهه با شواهد گسترده، این اقدامات را به‌عنوان حقوق مشروع معرفی می‌کند، نه جرم‌بالقوه ذیل حقوق بین‌الملل. رسانه‌های غربی معمولاً با عوامل سیاسی و نظامی اسرائیل همسو می‌شوند و در طول زمان، روایتی ساده‌سازی‌شده‌ای قدرتمند شکل می‌دهند که در آن اسرائیل به‌عنوان قربانی و طرف فلسطینی به‌عنوان منبع تهدید تصویر می‌شود. این سوگیری در انتخاب واژگان به‌وضوح مشهود است: اقدامات اسرائیل «دفاع» نامیده می‌شوند، در حالی که کنش‌های فلسطینی - حتی در چهارچوب مقاومت یا بقا - به‌عنوان «حمله» قاب‌بندی می‌گردند. چنین انتخاب‌های زبانی، به‌طور ظریف اما مؤثر، ادراک عمومی از مشروعیت و اخلاق را جهت‌دهی می‌کنند. عنصر کلیدی دیگر، حذف زمینه تاریخی است. بسیاری از گزارش‌ها از لحظه تشکیل خشونت آغاز می‌شوند—مانند شلیک موشک یا حمله‌ای ناگهانی—بی‌آنکه به ساختارهای عمیق‌تر مانند اشغال، محاصره و عدم تقارن زمین قدرت بپردازند. در غیاب این زمینه، خشونت به‌عنوان پدیده‌ای ناگهانی یا غیرعقلانی نمایش داده می‌شود، نه بخشی از منازعه‌ای تاریخی و ریشه‌دار. قاب‌بندی بصری نیز این عدم توازن را تشدید می‌کند. تلفات اسرائیلی اغلب فردی‌سازی و انسانی‌سازی می‌شوند، در حالی که شواهد فلسطینیان به اعداد و تصاویر بی‌نام‌ونشان تقلیل می‌یابد. این الگوی تکرارشونده، مخاطب را به همدلی گزینشی شرطی می‌کند و رنج فلسطینیان را عادی و روزمره جلوه می‌دهد.

آیا اسرائیل را یکی از مهم‌ترین بازیگران در هم‌راستا کردن روایت رسانه‌ای

گفت‌وگو

خود یا گفتمان سیاست خارجی غرب می‌دانید؟ اگر چنین است، این هم‌راستایی چگونه حفظ می‌شود؟ اسرائیل بی‌تردید یکی از مهم‌ترین بازیگران در هم‌راستا کردن روایت رسانه‌ای خود با گفتمان سیاست خارجی غرب است؛ فرآیندی که به‌صورت نظام‌مند و بلندمدت دنبال شده است. اتحاد راهبردی و دیرینه با ایالات متحده به اسرائیل امکان داده زبان و چهارچوب‌های مفهومی واشنگتن را چنان بازتاب دهد که روایت‌های دو طرف در بسیاری موارد غیرقابل تفکیک شوند. تل‌آویو به‌طور مستمر اقدامات خود را در قالب مفاهیمی آشنا برای مخاطب غربی قاب‌بندی می‌کند: مبارزه با تروریسم، دفاع از خود، دموکراسی در معرض تهدید و ارزش‌های مشترک تمدنی. از آنجا که این مفاهیم از پیش در گفتمان غربی مشروعیت یافته‌اند، پیام‌رسانی اسرائیل طبیعی، قابل‌قبول و همسو با رویه‌های رایج سیاست خارجی غرب جلوه می‌کند. این هم‌راستایی از طریق پیوندهای نهادی عمیق با دولت‌ها، اندیشکده‌ها، رسانه‌ها و نخبگان سیاسی تقویت می‌شود. سخنگویان اسرائیلی اغلب اولین منابع در دسترس رسانه‌ها در لحظات بحران‌اند و همین تقدم زمانی، قاب‌بندی اولیه‌ای را شکل می‌دهد که حتی در برابر شواهد متناقض بعدی نیز ماندگار می‌ماند. سرمایه‌گذاری گسترده در دیپلماسی عمومی حرفه‌ای و راهبردهای دیجیتال منسجم نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. در مقابل، روایت‌های فلسطینی پراکنده، کم‌منبع و به‌طور ساختاری به حاشیه رانده شده‌اند. در نزدیک هم‌راستایی بازتاب عدم تقارن قدرت است؛ جایی که نظام‌های رسانه‌ای غربی، متحدان راهبردی را به‌عنوان منابع معتبر ترجیح می‌دهند و صداهای فلسطینی را اغلب احساسی یا ثانویه قلمداد می‌کنند.

عدم تقارن در بازنمایی رسانه‌ای تلفات غیرنظامیان فلسطینی از منظر نهادی یا اقتصاد سیاسی رسانه چگونه قابل توضیح است؟

رسانه‌های جریان اصلی در چهارچوب مراکز قدرتی فعالیت می‌کنند که بازیگران دولتی و متحدان ژئوپلیتیکی را در اولویت قرار می‌دهند. از آنجا که اسرائیل هم‌پیمان نزدیک دولت‌های غربی است، تلفات غیرنظامی آن از مشروعیت نهادی و دیده‌شدن بیشتری برخوردار می‌شود. منظر منبع‌یابی، رسانه‌های غربی به‌شدت به مقامات رسمی اسرائیل، سخنگویان نظامی و منابع دیپلماتیک غربی متکی‌اند؛ منابعی که معتبر و اقتدارمند تلقی می‌شوند. در مقابل، غیرنظامیان فلسطینی دسترسی نهادی مشابهی ندارند و اغلب از طریق آمار، گزارش‌های سازمان‌های بشردوستانه یا اشاره‌های گذرا بازنمایی می‌شوند، نه از طریق روایت‌های شخصی مستقیم. این الگو سلسله‌مراتبی روایی ایجاد می‌کند که تعیین می‌کند کدام رنج قابل‌همدلی است. بُعد اقتصادی نیز تعیین‌کننده است. رسانه‌ها تحت فشار تبلیغ دهندگان، حساسیت‌های سیاسی ترجیحات مخاطبان بازارهای غربی قرار دارند. انسانی‌سازی رنج اسرائیلی‌ها با روایت‌های مسلط سازگارتر و کم‌هرزه‌تر است، در حالی که پوشش مستمر و هم‌لانه از رنج فلسطینیان می‌تواند پرتسک یا جنجالی تلقی شود. در نهایت، منطق بازار اغلب بر واقعیت انسانی غلبه می‌کند.

آیا ظهور شبکه‌های اجتماعی واقعاً سلطه روایی غرب بر جنگ اسرائیل-غزه را تضعیف کرده است، یا صرفاً میدان نبرد را تغییر داده؟ نقش الگوریتم‌های پلتفرمی در شکل‌دهی به دیده‌شدن یا سرکوب روایت‌ها تا چه حد مهم است و آیا می‌توان از نوعی «سوگیری ژئوپلیتیکی الگوریتمی» سخن گفت؟ ظهور شبکه‌های اجتماعی الزاماً سلطه روایی غرب را تضعیف نکرده، بلکه میدان نبرد را تغییر داده است. براساس تجربه مشاهده‌ای، گردش اطلاعات درباره غزه در پلتفرم‌ها محدودتر شده و مشارکت عمومی کاهش یافته است. حتی در اوج منازعه، پوشش از منظر فلسطینی به‌مراتب کمتر از روایت‌های همسو با اسرائیل بود. این عدم توازن تصادفی نبود. همزمان با تشدید جنگ، شمار زیادی حساب کاربری همسو با روایت‌های غربی و اسرائیلی به‌طور هماهنگ فعال شدند. در مقابل، پلتفرم‌ها—به‌ویژه متا—نقش فعالی در محدودسازی محتوای مرتبط با غزه ایفا کردند. حتی زمانی که حساب‌ها مسدود نشدند، دامنه دسترسی آنها به‌طور سیستماتیک کاهش یافت.

برخی کلیدواژه‌ها در عمل جریمه شدند و استفاده از آنها به کاهش شدید دیده‌شدن انجامید. در مقابل، محتوای حامی اسرائیل از تقویت الگوریتمی و تعامل بالاتر برخوردار بود. تجربه شخصی اشباع فید از محتوای طرفدار اسرائیل—بدون تعامل فعال—نشان می‌دهد که چگونه الگوریتم‌ها می‌توانند محیط اطلاعاتی را شرطی کنند. در نهایت، روایت غربی غالب شد؛ نه به دلیل نبود مقاومت، بلکه به‌واسطه حکمرانی پلتفرمی، کنترل الگوریتمی و پیام‌رسانی هماهنگ. این وضعیت را می‌توان نوعی «سوگیری ژئوپلیتیکی الگوریتمی» دانست؛ سازوکاری که تعیین می‌کند چه روایتی دیده شود و کدام صدا به‌تدریج خاموش گردد.